

به نام خداوند جان و خرد

آرایه‌ی یاد استاد بی‌گمان هاله‌ای از سپاس است. با چنین احساس ژرفی در گستره‌ی خاطره‌ها، که موج در موج بی‌تابی می‌زند و سیراب از چشمه‌سار زلال یاد او، که گرانیگاه همدردی و انس است، بار دیگر سخن از استاد دکتر غلامحسین صدیقی است. او پدیده‌ای است که زندگی پربارش را باید از درون سنجید و با سازوکار و چگونگی کارکرد سازه‌های آن در یکدیگر آشنا شد.

در تاریخ سرزمین ما، در سده‌هایی که ملت دچار گسست فرهنگی بوده، گاه از درون جامعه، با همهی سترونی، چهره‌هایی رخ نموده‌اند که بریدگی فضیلت‌سوز زمانه را با هیبت و هیئت خویش ترمیم کرده و حیات ملی و فرهنگی جامعه را از تلاشی دور ساخته‌اند و جهان از چراغ چنین رادانی روشن است.

استاد به یاری طبعی بیش از آن مغرور که مصالحه و سازش را بپذیرد به طریقتی گام نهاد که پیشوای ملت ایران، مصدق بزرگ، آغازگر، دلیل راه و مشعل‌دار آن بود.

او از اندک‌شمارانی است که از پایگاه حکمت و فضیلت انسانی، به حکم وظیفه‌ی ملی، به سیاست راه برد و، در مسیر آزادی و استقلال ایران و حرمت فرهنگی آن، بر پایه‌ی نظامی استوار بر عدالت و مدارا، تلاش‌های چشمگیری داشت. آزادی کامل از همهی ضدارزش‌ها، همراه با پارسایی و پرهیز در خصوصی‌ترین احوال ویژگی بنیادی او ست. رسالت فکری او همان خصیصه‌ی خودجوش و قاطع‌گزینش اخلاقی را دارد.

او، که از نخستین سال‌های زندگی خو کرده بود تا به فرهنگ در جدول ارزش‌ها مکانی برتر از ثروت و موقعیت اجتماعی بدهد، پژوهش و آموزش را با همهی طنین‌های انسانی آن برگزید و کتاب از عنفوان جوانی قلمرو او شد. دکتر غلامحسین صدیقی در گستره‌ی حیات خویش چنان بالید که از نشانه‌های روزگاران گردید. او کمال خود را نه در مشاهده‌ی انفعالی و نگرش رخوت‌آلود، که در حرکت و جنبش می‌یافت و، آنجا که بر بندها و گره‌های اجتماعی افزوده می‌شد و راه بر تلاش‌های سیاسی سد می‌گردید، در زمینه‌ی آموزش و پژوهش، دانشجویان را راه و رسم آزاد زیستن می‌آموخت.

زیر ذره‌بین نکته‌سنج طبع او، همه چیز مورد پرسش قرار می‌گرفت و تردیدهایش را لحظه‌به‌لحظه زیر و رو می‌کرد؛ و در این راستا، حوصله‌ای عظیم نشان می‌داد که آثارش از این شکیبایی بزرگ و آن کار سخت حکایت‌ها دارد. به چشم او، نام بزرگ «انسان» براننده‌ی کسی است که مسئول باشد - مسئول در برابر خود و در برابر همهی دلواپسی‌هایی که این میهن رنجور او را احاطه کرده است. به الزام‌ها و تعهدهای انسانی سرشتی مطلق و قطعی می‌داد و آزادی را در بقای عینی آن برای همه، سفید و سیاه، پیر و جوان، زن و مرد، باور داشت و، جز خیزگرفتن به سوی آینده‌ای به غایت باز و آزاد، توجیه ممکن دیگری برای هستی نمی‌شناخت.

اعتماد به انسان و ایمان به آینده از ویژگی‌های انکارناپذیر اوست. با هوشیاری و خرد، با دریافت هوشمندانه و منطقی، استوار سخن می‌گفت؛ ولی عمیقاً به «تحمل سیاسی»، واژه‌ای که دیرزمانی است در روابط اجتماعی تحریف شده، باور داشت و اشاعه‌ی آن را در جامعه سبب گسترش روشن‌بینی و بی‌غرضی و پذیرش تفکر درباره‌ی عقاید نو و تازه می‌انگاشت. تحمل واقعی و نه ریایی را در اجتماعی تحقق‌پذیر می‌دانست که دولت و گروه‌های

مختلف مردم یکدیگر را متقابلاً تحمل کنند که، اگر این مهم به انجام رسد، از بروز خشونت و استثمار در جامعه جلوگیری به عمل می‌آید.

در نظامی که تصمیم‌ها یکجانبه گرفته می‌شود و نظرها و دستوره‌های اجتماعی بدون مشارکت واقعی مردم تحمیل می‌گردند، کم‌کم احساس مقاومت بر علیه پذیرش چنان تصمیم‌هایی، از یک سو، و پیدایش انگیزه‌های خشونت و نشان دادن واکنش، از سوی دیگر، ایجاد می‌شود و، به تدریج، این نتیجه عاید می‌گردد که برای اثبات حقوق انسانی خود و مشارکت در سرنوشت خویش باید به رودررویی پرداخت. در جامعه‌ای که پاسداران خاموشی با حربه‌ی افتراء و تهمت آزادی‌اندیشه و سنت نیکوی مناظره را پای‌مال می‌سازند و با تفکرات بی‌اثر و عقیم خود چونان لاشخوری کنار باتلاق در برابر هر نسیمی حالت ترس و دفاع به خود می‌گیرند، ناگزیر واکنش منطقی و آراسته از ذهن‌ها به‌دور است و روند خشونت پرهوادار.

بدون تردید، تحمل امری است مورد توجه و قابل بررسی؛ زیرا نابودکننده‌ی خشونت و کاهش‌دهنده‌ی بیدادگری برای جامعه و ادامه‌ی یک جامعه‌ی انسانی می‌باشد. اقدام‌هایی چون ارباب، قتل عام، اعمال زور و خشونت، که استبداد اقلیت فاسد را دربردارد، بنیاد تحمل را برمی‌افکند.

در یک نظام استبدادی، مردم یکدیگر را تحمل نمی‌کنند و تنها از ختمش‌های موجود رنج می‌برند و این رنج بدا اگر انباشته و انباشته گردد.

مردم باید قادر به تبادل نظر، بحث و انتخاب بر اساس دانش خویش باشند و به اطلاعات حقیقی دسترسی داشته و، سرانجام، بر همین اساس، قضاوت‌ها و ارزیابی آنان بایستی نتیجه‌ی افکار مستقل آنان باشد. وقتی تحمل آزادی بیان و حقوق مساوی برای مخالفان از میان برود و اعتراض و انتقاد سرکوب گردد، در شکل‌گیری عقاید و آراء، در اطلاعات و ارتباطات، و در صحبت و تجمع، تحت تسلط تبلیغات و وسایل ارتباط جمعی انحصاری، که خود تنها بازیچه‌ی دست قدرت حاکم و سلطه‌گر است، نوعی طرز فکر تولید می‌شود که، برای آن، سره و ناسره، حقیقت و دروغ همواره به ترتیبی از قبل تعیین گشته‌اند که منافع گروه‌های سودجوی جامعه را حفظ نمایند؛ و چنین شکل‌گیری در حقیقت قبل از اینکه فرصت هر گونه ارتباط و اظهاری به مردم داده شود تعیین گشته است. در زبانی که تبلیغی و اجرائی است، مفاهیم واژه‌ها تثبیت شده و جاده‌های ورود به دانستن واقعیت‌ها جز از راه آنچه که رسمی و مستقرشده بسته‌اند. عقاید موجود به‌وسیله‌ی قدرت‌های تبلیغاتی اعلام می‌شود و با اعمالشان تأیید می‌گردد. در نتیجه، این عقاید از جایی که قادر بود شروع شود خاتمه می‌یابد و، در شرایطی ثابت و غیرقابل‌تغییر، بحث‌هایی صورت می‌گیرد که خودشان را تصدیق می‌کنند؛ و این بحث‌ها تناقض را دفع می‌نمایند، زیرا تز به زبان آنتی‌تز بیان گشته است.

لازمه‌ی اینکه بشر به اعتمادبه‌نفس برسد و راه‌هایی را به سوی تشخیص حق از باطل بگشاید این است که از هر گونه قیدوبند و تفتیش عقاید و شستشوی مغزی آزاد گردد.

واقعیت این است که هر موجود انسانی همواره فردی متمایز است. هر بار که والایندگی در حصار حالیت زندانی گردد، افت آزادی به ناگزیری است؛ و این فروریزی نقصانی معنوی می‌باشد. انسان هر گاه که به دور از نیک و بد به آنچه هست تن دهد شکل درماندگی و آزرده‌گی به خود می‌گیرد و، در این ورطه، سقوط سرنوشتی محتوم است. هر فرد که شور توجیه خویش‌تن را دارد وجودش را چون ضرورت مطلق تعالی یافتن احساس می‌کند؛ ولی آیا چگونه در شرایط خفقان یک موجود انسانی می‌تواند به کمال دست یابد؟

تجربه‌ی درباری است که در خود کهتری را چون ذات مقدر کشف کنیم. این نارسایی، این کمبود به‌آسانی جبران‌شدنی نیست؛ مرزهای امکان را بسط نمی‌دهد و زیوربوسازی ارزش‌ها را فراهم نمی‌آورد و در ظلمت هراسناک خودفریبی گرفتار می‌گردد؛ دغلی می‌ورزد؛ از حقیقت، که واقعیت حجاب برگرفتن است، به یمن نبود عمل، به خیال روی می‌آورد و، با تظاهر و تقلید و مکر، خویش‌تن را تسلی می‌دهد؛ با رؤیا، زمان و موانع را از میان برمی‌دارد و، برای آنکه کمبود واقعیتش را جبران کند، بیشتر و بیشتر در این غرقاب فرومی‌گردد و از همه‌ی نمودهای پویایی و زندگی دل می‌کند. محکومیت دردناکی است کنش‌پذیر و وابسته بودن. در فراسوی اعتراض‌های سترون باید جرئت کرد، خوش‌بینی مرسوم، ارزش‌های قالبی و اخلاق ریاکار را باید مورد تردید قرار داد و زندگی را انسانی ساخت.

دکتر صدیقی نماد چنین باورهایی بود. رایت چنین اندیشه‌هایی را تا بود از شانه ننهاده؛ و اگر این سان حریم او ناشکستگی و دست‌نیافتنی است، از برکت همین پیگیری بی‌امان ارزش‌های انسان‌گرایانه می‌باشد.

او باور داشت ساخت سیاسی دموکراتیک هنگامی جان می‌گیرد که، در قلمروی اقتصادی، معادل خود را بیابد و بزرگترین ارزش دموکراسی را در امکان بحث آزاد و عقلانی و تأثیر آن در سیاست می‌دانست. انسان هنگامی در دموکراسی زندگی می‌کند که نهادهایی وجود داشته باشند که تغییر و تعویض حکومت را بدون به کار بستن خشونت امکان‌پذیر سازند، یعنی نیازی نباشد که حکومت را به زور برچینند.

گرامی استاد من، دکتر صدیقی، به ایران، به فرهنگ پربار و غنی آن، که در سیاه‌ترین دوران‌های زندگی بشر منشور آزادی را ارائه داشت و نخستین پرچمدار برابری گردید، عاشقانه می‌اندیشید و دغدغه‌ی زره‌ذره خاک این سرزمین اهورایی را داشت؛ و، با درک و برداشت دقیق از وضع جغرافیای سیاسی ایران، در راه تکامل فرهنگ و گسترش آن لحظه‌ای زمان از کف نمی‌داد تا آنجا که در دوران‌های زندان و محدودیت آزادی نیز از پژوهش در این راستا و گردآوری آگاهی‌های تازه با همان وسواس علمی ویژه‌ی خود دست‌بردار نبود؛ و گواه این ادعا یادداشت‌ها و فیش‌های باقی‌مانده از آن دوران است.

دکتر صدیقی خردمندی هوشیار، پژوهشگری بیداردل، روشنفکری مسئول و استادی حکیم و فرزانه‌ای بی‌مانند بود که تا آخرین لحظه‌های زندگی دلهره‌ی ایران شوربخت و ایرانیان را با خود داشت. وقتی از ایران می‌گفت، نگاه درخشانش تا ژرفای قلب شنونده فرومی‌نشست و واژه‌واژه‌ی کلامش نقش جان می‌گشت. باشد که رهنمودهای آن فرهمند فرهیخته، آن ملت‌گرای آگاه ما را، که هنوز به خود نیامده‌ایم، هنوز در خود می‌تنیم و اسیر خویش‌تنیم، به حساسیت زمان و وظیفه‌ی اصلی خویش، تلاش برای رسیدن به مردم‌سالاری، فراخواند؛ زیرا

سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی

تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن

و ز خویش‌تن برون آ، سپه تتر بشکن